

لعانت کردی در جواب گفته که نمی بینید که بجهت رعایت حق  
 او را حضرت آقا گفته و نام پدر را بی تعظیم آورده ام بالجمله چون  
 ارباب ضلال و فساد خاطر نشان شاه طهماسب ساخته مزاج او را از  
 میر یحیی منحرف ساخته اند قورچی عفریت صورتی زبانیده پیکری  
 را از آذربایجان تعیین نموده حکم می نویسد که میر یحیی  
 و فرزندش میر عبد اللطیف چون در وادی تسنن غلوی تمام  
 دارند و باعث استقامت سنیان قزوین ایشانند بنابراین هر دو نام  
 برده را با کتب اهل سنت که در سرکار ایشان باشد بتمام گرفته  
 نزد ما فرستند و اهل و عیال و اطفال ایشان را در اصفهان بزند و  
 میر علاء الدوله که آن زمان در آذربایجان بود قاصدی بسرعت تمام  
 مصحوب مکتوبی مشتمل برین ماجرا نوشته میفرستد و میر یحیی  
 را که یحیی معصوم میگفتند قورچیان گرفته تا مدت یک و نیم  
 سال در اصفهان محبوس میدارند تا بهمان حالت از حبس این  
 عالم پر کدورت و مهالت خلاص می یابد و میر عبد اللطیف فرار  
 نموده خود را چندگاهی در جبال کیلانات میکشد و بر حسب وعده  
 پادشاه غفران پناه متوجه هند میشود و سعادت خدمت حضرت  
 اطمی را دریافته از قواید مواید انعام و احسان بیکران پادشاهی  
 محظوظ میگردد و پادشاه پیش ایشان هبقی چند از دیوان خواجه  
 حافظ و غیر آن خوانده اند میر عبد اللطیف در پنجم رجب سنه  
 نهمصد و هشتاد و یک ( ۹۸۱ ) در معمره جدید فتحپور بدار السرور  
 خلد انتقال نموده بنعیم جاردانی و حور و قصور اتصال یافته  
 بالای قلعه اجدیر در جوار میر سید حسین خنگ عوار مدفون

گشت و قاصم ارسلان فخرآن یس تاریخ یافته و فرزند رشید نجیب  
 سعادت مند او میرزا غیاث الدین علی آخوند المقلب بنقیب خان  
 که باخلاق ملکی پیرامته و بفضایل و کمالات علمی آراسته در علم  
 سیر و تاریخ و اماماء الرجال نه در عرب مثل وی نشان میدهد  
 و نه در عجم چنانچه گذشت و فقیر را با او از جمله مقربان نسبت  
 خاص و جهة هم سبقی از عهد صبی است حالیا شب و روز در  
 خدمت پادشاهی بحد قیام دارد و از یک قرن باز در خلوات و جلوات  
 بخواندن تواریخ و قصص و حکایات و افسانههای فارسی و هندی  
 که درین عهد ترجمه یافته مشغول است و میتواند گفت که جزو  
 حیات خلیفه زمان شده و جدائی از ربک الحظه متصور نیست  
 درین تاریخ اندک عارضه تب عارض وجود شریف او شده امید است  
 که صحت عاجل و شفای کامل یابد چون نیکان همه جا عزیز اند  
 بقای ایشان باد و بدان زمانه را چه احتیاج بدعا که همان بدی  
 کار خود میکند و ستم بران زبان است که آلوده نام این قوم  
 بی نشان گردد

### خواجه محمد یحیی

بسه واسطه از فرزندان حضرت خواجه احرار قدس الله روحه  
 است هفت خط را خوب می نوشت و ثمران وادی اعتقاد بود و در  
 علم طبابت و معالجت مهارت غریب و ید طولی داشت  
 و صفات حمیده و اخلاق پسندیده خود موروثی او بود اگرچه در  
 سخن را بسته اما در صحبت را کشاده داشت و هرچه از جا گذرش

حاصل میشد در سفره اخلاص بود و فیض رحمان عام و خاص چون طرح و طرز جدید پدید آمد و کار مفاعیل و تفاعیل بالا گرفت پای ازین دایره بیرون نهاده رخصت مفر حجاز حاصل کرد و او را میر حاج گردانیده مع خرجی وافر متوجه آنجانب ساختند تا بان سعادت فایز گردیده باز گشت و در اگرة اوقات عزیز صرف عبادت و طاعت حق تعالی که مقصود از آفرینش انسان است می نمود تا متقاضی اجل گردیدان گیر جان قدمی نشان او شد داعی آشیانه قرب و آمدانه کبریا گردیده ازین وحشت آباد ظنمت نهاد خلاص یافته با صدیقین و شهدا و صالحین همدوش و هم آغوش آمد

\* بیت \*

ترا ز گناره عرش میزنند صغیر

ندانمت که درین دامگه چه افتاده امت

### شیخ حسین بدخشی

از خلفای مخدوم و شیخ حسین خوارزمی قدس الله روحه است صاحب سکر غائب بوده و بعد از هر نماز با صدای برورش مسأله کبرییه کذاب مصباح تصنیف شیخ رشید قدس الله روحه را در مجلس شریفش میخواندند و حال می ورزید و همچنین خواندن مثنوی صوابی معنوی نیز التزام داشت و قدمش بر جاده شرع مطهر رهنج و در پیوسته از روی آگاهی ناشی و در دلها مؤثر اگر کسی احبانا دم تعریف او میزد میگفت شما خود را می بیند چند گاه در بداون بتقریب دیدن بعضی از ترکان که

ارادت بخدمتش داشتند تشریف برده آن مکان را بنور حضور خویش منور ساخته بود و فیض صحبت لازم البرکتش بهکنه آن آن دیار رسید و باز گشته در اگریه آمد و بدرگاه کبریا شتافته •

### شیخ عبد القادر

از اولاد شیخ عبد القادر ثانی آنچه امت که سمی حضرت غوث ربانی است رضی الله عنهم شیخ عبد القادر و برادر خردش شیخ اله بخش هر دو اینها بصلاح و تقوی و ورع نشو و نما یافته بکمالات موصوف بودند چند گاه در فتح پور بسر می بردند و پادشاه شیخ اله بخش را در زمانیکه سخن مذهب و ملت در میان آمده بود تربیت و رعایت نموده باسم صدارت بجانب ولایت گجرات نامزد گردانیدند و پیش شهباز خان فرستادند و این در معنی اخراج بود و او خدمتهای شایسته بجا آورده و از آنجا مصرعان محسوب عرایض مشتمل بر اختیار باغیان و غیر آن پیدامی میفرستادند تا ازینجا فرمان منصب سیدصدیق بنام او رفت و در همان ایام مسرع اجل فوید ارجعی الی ربک - بگوش هوشش رسانیدند و داعی حق را اجابت نمود و برادر بزرگش شیخ عبد القادر را حکم اخراج بمنکه معظمه شد و زمانیکه خاندان ولد پیرامخان و میرزا نظام الدین احمد زمام مهم گجرات در قبضه اقتدار و اختیار داشتند آنجا رفت و زاد و راهله یافته بزیارت و حج مشرف گردیده باز آمد و حالا در وطن معهود که لاهور باشد بطاعت و عبادت مشغولست و استقامت دران وادی دارد •

## شیخ ابوالمعالی

برادر زاده و داماد و قائم مقام حضرت ارشاد پناهی ولایت  
 دستگامی چالس کرسی وحدت صاحب سیف قدرت و خیل قوت  
 صمدی مظهر کمالات محمدی میدان شیخ داود قدس الله روحه است  
 در چابک روی یگانه زمانه، و در حالات و مقامات فقر و فنا نشانه،  
 اگر ذکر موافقان رود نام او اوفق، اگر نام سائقان در میدان آید ذکر او  
 اسبق، عالی همتی که در صحبت پیر همگی خود را در باخته  
 بلند منشی که جز پیر پرستی شیوه دیگر ندانسته چنانچه خود  
 اشعار ازان معنی میدهد

• بیت •

هستم از جام صحبت همه دم واله و مست  
 این و آن را چه شناسم من داود پرست  
 واله

دل افشوده کی یابد بگفت هر کسی گرمی  
 دم داود میداید که آهن را دهد نرمی  
 واله

بخت فقر بیدارم چو حاصل گشت مقصودم  
 سلیمانی کنم کز جان غلام شاه داودم  
 • رباعی •

یارب نظری ز عین مقصودم بخش  
 آزادگی ز بود و نا بودم بخش  
 هر چند نیم در خور این دولت خاص

یگذره ز عشق شیخ داؤدم بخش

از جمله سخنان اوست که یا ابا المعالی ، کن عبد الرب المتعالی ،  
و لاتکن عبد الدراهم و اللالی ، میگویند سالی که ولادت باسعادت او  
شد پیش حضرت قطب الاقطاب میان شیخ داره قدس الله صوره  
بردند والد ماجدش التماس نام برای آن مولود مسعود طلب نمود  
حضرت میان فرمودند که شاه ابو المعالی باشد چون این نام در  
ولایت هند شایع و متعارف نبود امتدلال آمدن مغول و ظهور  
کوکبک همایون پادشاه طاب ثراه نموده اند و یکسال نگذشته بود که  
پادشاه غفران پناه بهند آمدند و شاه ابو المعالی مطبوع خویش را  
صاحب تصرف ولایت پنجاب ساختند و ابو المعالی حق پرست  
تاریخ ولادت شد و از تدایج طبع وقاد از این چند بیت آبدار که از  
سر حال است نه قال نوشته می آید •  
• قطعه •

غریبی از حال میگوید سخن

بی سخن این قیل و قال دیگر است

حالت عشقش بود گفتن محال

در نمیگویم محال دیگر است

• شعر •

غریبی نقد جان فدایش کن

دولت وصل رایگان ندهند

• شعر •

سخن عشق بدل درنه و لبار مکشا

هر این شامه فرود بند که بادی نخورد

\* ایضا \*

غربتی بانگ انا الحق زن و از دار متوس  
زانکه معراج درین ره رسن دار بود

\* ایضا \*

انچه ما زان جان جانها دیدگ و دانسته ایم  
بهرگفتن نیدست بهر دیدن و دانستن امت

این نقل رقعہ از رقعات اعجاز سمات اوست کہ بفقیر در لاهور  
فرستاده \* شعر \*

زَدْتُ اشْتِیَاقًا و الْفَوَادِ بِحَسْرَةٍ

و فِي طَبِیْ احْشَانِی تَوَقَّدَ جَمْرَةَ

مَتِی یَرْجِعُ الْغِیَابِ عَنِ طَوْلِ سَفْرَةِ (†)

عزیز این زمان فترت فرقت از هو آشنا و بیگانه خبر خیریت پرممان  
هر کسی را قاصدی و رسول پنداشته ملامی و پیامی چشم  
میداشت که ناگاه رقیحه موت تمیمه نسخه صحت مزاج سودازگان  
هجریه گردیده شوق بر شوق و محبت بر محبت افزوده الآن  
بایدات حضرت قادریه که بتلاطم امواج جانرا سرسیده و سرگردان  
میدارد درد دل بیرون میدهد معذور خواهند داشت \* اشعار \*

ایه بکم عجبا من مایر الوری \* فلم ار من سکری امامی و لا ورا  
و ما فی الحشا و الله خیر هو اکم \* یشاهدکم قلبی کانی بکم اری  
و فی قاع قبری قینوا نجواهم \* فهم قبلتی ما دمت حیا و فی ثری

( ن ۲ ) زَدْتُ ( † ) همین سه مصرع است در هر سه نسخه بدادنی

اذا ما اتانى منكر و نكيرة • اجيب نكيرا حين ياتى و منكرا  
اقول اسئلوا غيرى فانى محبهم • و عهدى بهم فى حبهم ما تغيرا  
همه بهمة دعا ميرساند كذبه الفقير ابو المعالى - و در رقعۀ ديگر  
نوشته كه •

• بيت •

آن عزیزی كه همه شب بدل من كرد

خرم آنروز كه در دیده روشن كرد

هلام شوقیه مرام ز فیه الاعلام و او دیده قادریه نظام تبلیغ نمود انكه محبت  
شعاری مولانا عبد الغفور و شیخ عمر را مهمی ضروریست كه به نیم  
التفات عالی بر آمدنی دارد اگر وقت عزیز گنجایش آن داشته  
باشد كه وقوع یابد الحق بهیار منم خیر کثیر خواهد بود والدعا •

## مولانا جمال تله

كه صحنه ایست مشهور در لاهور خویش حاجی مهدیست  
كه از اعیان مشایخ مشهور بود الحال اعلم العلمای وقت و مدرس  
مذعین لاهور است شاگرد ملا اسمعیل اچه امت و تلمذ دیگر اساتذۀ  
هم کرده جوهری امت در کمال قابلیت و حدت طبع و جامع  
جمیع اقسام علوم عقلی و نقلی میگویند كه از هشت سالگی باز  
بافزوده مشغول است و خوش تقریر و منقح گوی چنانچه مباحث  
دقیقۀ معقول و منقول باسانی خاطر نشان شاگرد می سازد و مشفق  
امت و صاحب صلاح و تقوی و هانظ امت و متخلق باخلاق حمیده  
تفسیر شیخ فیضی را اکثری او اصلاح داده و مربوط ساخته من  
شریف او حالا مابین پنجاه و شصت است

• بيت •



چیدمت بحت علم اگر تا فرق فرقت میروند  
ذکر مولانا جمال الدین محمد میروند

### مولانا عبد الشکور لاهوری

دانشمند برجسته و سرآمده است بمقامت فهم و حدت طبع  
مشهور است و در اعتقاد بمشایخ قدسی راجح و حسن ظنی غریب  
در حق این مردم دارد و اکثر اوقات گرامی او بمطالعه سخنان این  
طایفه موزع و آموزش در ادای وظایف نوازل و ادعیه و تلاوت قرآن  
مصروف و هرچه در بساط ریاست صرف فقرا و مساکین است  
زمانیکه امتحان علما و مشایخ در میان آمد او را جلالی وطن نموده  
بعهد فضای جونپور منصوب ساخته انجا فرستادند چون در سفر  
انجا آباد بدرگاه پیوست فضای آن بنده را بقاضی زادگ بومی که  
فاضلی ست خوش طبع و صاحب کمالات مفروض داشتند از انزمان باز  
مولانا عبد الشکور در انجا معزول است و بافاده و افاضه علمی  
مشغول و بجزوی اوقات گذر قانع و از زیادت طلبی محترز و از  
آفات و مخافات بعید و به سلامت ایمان نزدیک

### شیخ کبیر ولد شیخ منور

قایم مقام والد صاحب خود است جوانی است در صغر سن  
به مرتبه کمال رسیده و از پیران در گذرانیده اگر درین آخر زمان  
همی از پدر بهتر باشد او را توان گفت که این حالت دارد اکثری

از علوم متداوله در ملازمت پدر و خسر بزرگوار خویش که میان  
 سعد الله بنی اسرائیل باشد تحصیل نموده طریق صحبت و اختلاط  
 را نیکو ورزیده و پادشاه شناس است حق سبحانه تعالی او را از  
 ارتکاب ابدون بسیار و رعونت و دروغ و لاف توبه بخشید در ایامیکه  
 حسب الحکم بهمراهی پدر در برگذۀ بجواره و دامن کوه شمالی  
 رفته بضبط و ربط آن نواحی مشغول بود رقعۀ بفقیر نوشته که کمالات  
 افسانیه او از انجا امتدلال توان نمود و آن این است \* شعر \*

گان ای قلب امیش به ضاع منی تقلبه

خدام صاحب الاخلاق السنیة فضایل پناهی بعافیت بوده باشند  
 ای خداوند کار دل و جان که حقیقت انسان عبارت از همت مقیم  
 آستانۀ اخلاص است و کالبد خاکی که خاک عالم بر سر او باد با  
 وحوش و طیور در جنگلستان کثرت محشور لا والله بلکه با گروهی  
 محشور است که وحوش و طیور از دین آنها راه گریز اختیار  
 میکنند سبحان الله سبحان الله نمیدانم که چه چاره سازد نفس  
 شوم اکنون قدر عافیت دانست از عافون ایام تمیز تا امروز که  
 بشرف بر درجه چهلیم است همگی همت بران مصروف بود که  
 با گزیدگان روحانیان صحبت داشته عیوب نفسانی و امراض  
 معنوی را استعلاج نماید غیرت غیر مطلق عزشده در کار شده  
 به بیماری صعب که تیمار آن بجز او نمیشود مبتلا ساخت شفای  
 وقت و جمعیت خاطر و گوشۀ عافیت بغارت رفت خدام مولوس  
 تفقدات بزرگانه مشفقانه نواب فیاضی علامی فهامی وحید الزمانی  
 را ( متعنا الله من کماله و شرفنا بالاستفادة من مقاله ) از جلدین

نعم خداوندی دانسته شکر این موهبت عظمی میگفته باشد و  
 هنگام اجابت دعا نیازمندی بنده را معروض دارند و الدعای خدام  
 مشفق نادری مصری میان احمد سلامت باشند و مشتاق داند •

### شیخ سعد الله نحوی

بیانه اصل از ولایت شرقیه هند امت از صغر سن باز خدمت  
 شیخ محمد غوث اختیار نموده یاربینات و دعوات اسما مشغول  
 شد و دران وادی اقامت و استقامت یافته و در خطه بیانه  
 خانقاهی تعمیر نموده سالها ملجا و ملاک طلبه علم و اهل سلوک  
 بود و بتلقین و هدایت این طایفه اشتغال داشت و در علم نحو نظیر  
 در زمان خود نداشت تا هفتاد سال افطار بجز از شیر و گیاه و  
 میوه بیابانی نداشت و در بذل و ایثار دستی طوی داشت فقیر  
 در عهد اسلم شاه همراه جد مادری او را ملازمت کرده چند سبق  
 کفیه پیش او خوانده ام آخر حال دست از همه باز داشته حیرت  
 بر غالب آمد و ساکت بود و در حجره تنها عزلت گزیده فرزندان  
 را هم بخود راه نمیداد تا در سنه نهصد و هشتاد و نه ( ۹۸۹ )  
 ازین عالم خرابید و در همان خانقاه مدفونست روزیکه فوت کرد  
 گنجشکی از هوا بر سر نعش او افتاد و اینمعنی باعث تعجب  
 ناظران شد •

### شیخ نصیر الدین

از هندونست و شهرت بکیمیاگری داشت میگویند که در سفر  
 و حضر همراکب شاه غفران پناه همایون پادشاه می بود و بعد از

شکست جوسا چون باگره رسیده اند شیخ فرمودند که قدری از برای نگاهداشت لشکر جدید درکار است بنابراین دیگ و طبق مسی و سایر آلات جمع نموده بحضور پادشاه غفران پناه طلای خالص ساخته و اینمعنی شهرت یافته اما فقیر چون اولاد او را که نسبت مصاهرت بایشان دارم تحقیق کردم چنان گفتند که درویش کامل العیاری زنبیلی پر از اجزای کیمیا بشیخ داده بود و آنرا بهرمص که طرح میکرد مقصود حاصل میشد بعد از تمام شدن آن ترکیب قدرت زر ساختن قداشت از آنکه علم آنرا نمیدانست و الله اعلم فقیر او را باگره در عهد بوبر سخان در منزل سعید شاه میر برادرزاده میر سعید رفیع الدین محدث دیده بودم پیری نورانی صاحب اخلاق بود و در همان ایام در گذشت و در هژدن مدفون است \*

### شیخ مبارک الوری

اسلم شاه او را شاه مبارک میگفت و کفش پیش پای او می نهان غالباً دعوی عبادت میکرد و نزد افغانان اعتباری عظیم داشت چنانچه هنگام زوال دولت آن طبقه و فرار ایشان از مغولان بعضی اواغده شیخ اسلم فتیله پوری را بگمان زرداری بحالتی عجیب مقید ساخته در قلعه رندهنچور بردند شیخ مبارک از او برآه بساورانجا رفت و باعث مخاصم شیخ اسلم شد تا مرتبه ثانی بزیارت کعبه معظمه مشرف گردیده فقیر در آنزمان درمن شانزده سالگی بودم که شیخ را همراه والد ماجد در بساور ملازمت کردم و بعد از آن در سنه نهصد و هشتاد و هفت ( ۹۸۷ ) وقتیکه پادشاه

زیارت ختمی اجمیر نموده از راه الورد عازم فتح پور بودند باز مشرف  
شدم الحقی صاحب کمال بود و بذای و ایناری پروژه اتم داشت شدید  
میشود که درین نزدیکی درس نمود سالگی عالم فانی را پدید کرد .

### شیخ چاین لده سہنی

لده سہنے قصبہ ایست از میدوات ہندہ کرورھی دہلی کہ درانجا  
چشمہ ایست گرم ازکان گوگرد برآمده و رنگ آن آب سبز و بوی  
گوگرد از آن ظاهر در زمستان چنان گرم است کہ اصلا بر بدن نتوان  
ریخت و گرو خارش را غسل در آن چشمہ نافع است و بوی درنگ  
آن آب دلیل ظاہر است کہ منبعش گوگرد است و شبہای  
تابعان نیز در کوهستان آن قصبہ جالجا آتش قدری عدان میشود  
بی آنکہ کسی افروخته باشد شیخ از خلفای مشہور شیخ عبدالعزیز  
دہلوی است و برجادہ فقر استقامت تمام داشت و کتب تصوف  
مثل فصوص و نقد فصوص و غیر آنرا بطائبان این استحقاق درس  
میگفت و آخر عمر شاہنشاهی را نسبت باری اعتقادی عظیم  
پیدا شدہ در بعضی مقامات اعتماد ہمت از وی نمودند و در  
عبادت خانہ قریب محل خاص حائمی از برای او معین ساختہ  
شبہا خلوت باری میداشتند و نماز معکوس را کہ از مشاہدہ نمودند  
نسبت معکوس شد در سنہ نہصد و نود و ہشت ( ۹۸۹ ) چون  
مشرف بر مرض موت گردید شیخ قطب عالم خلف صدق شیخ  
عبدالعزیز را کہ بشیوہ سپاہگیری اشتغال داشت از دہلی طلبید و خرقہ  
و عصا و سایر لوازم مشایخت را پیش وی نہادہ بوقت این امانت

والد ماجد شما بود شما بآن سزاوار تر اید و سفر آخرت گزید و حقیقت فقر تاریخ او شد شیخ قطب عالم موفق شده و ترک ملازمت نموده اقتضای اثر پدر بزرگوار را دست آویز ساخته در دهلی متوطن است و بتوالت قدمگاه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حسب الامر اشتغال داشته بخدمت هر صادر و وارد قیام می نماید انشاء الله العزیز باخلاق پدر عزیز متحلی گردد \*

### شیخ عبد الغنی بدائنی

فیدر از خلفای شیخ عبد العزیز است در ترک این ادهم وقت و در تجرید شبلی روزگار است در اوایل که طالب علمی در بداون میگردد حال برو غالب می آمد و احوالنا یکپاس کم و بیش در عین هبوق خواندن از شنیدن نغمه بی شعور می ماند و چون محرمان ازو می پرمیدند که چه دیدی که این حالت پیش آمد میگفت من هیچ نمیدانم و بذایر بعضی علایق که از صمر تاهل همراه طالبان آناه میگردد \*

در راه خدا که رهزنانند \* آن راهزنان همین زنانند در طلب کفای بددهلی آمد و بملازمت تاتار خان حاکم آنجا که ابراس اهل جاه از اهل الله بود رسید و ارات بشیخ عبد العزیز آورد و تحصیل تمام کتب متعارف متداول در خدمتش نمود و سالها درس گفت بیکبار جذبۀ عنایت ازای گویبدان گیر او شد و از همه اشغال برآمده چند گاه در خانقاه شیخ در سنک درویشان مرتاض انظام یافته بمجاهدت و ریاضت اشتغال گرفت بعد از تحصیل

کمال بیرون از آبادانی بجانب قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی  
 الله علیه وسلم در مسجدی مشهور بمسجد خانجهان سکونت ورزیده  
 پیوسته باعتکاف میگذراند و با آنکه عیال بسیار دارد راه سلوک را  
 بقدم توکل همی سپرد قریب بیک قرن باشد که از زاریه عزلت قدم  
 بیرون نهداده چون در سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) خانخانان بخداستش  
 رمیده التماس نصیحتی نمود گفته که اتباع سنت محمدی صلی الله  
 علیه وسلم لازم گیر در زمان تحریر این عجاله احمد صوفیک و  
 حسامک بنارسی نو مذهب نو مسلم که در فتنهای آخر زمانی  
 نشانند داغ نگرین جاودانی اند • مثنوی •

حذر از صوفیان شهر و دیار • همه نامردمند و مردم خوار  
 هرچه دانی بدستشان خوردند • هرچه آمد ز دستشان کردند  
 کارشان غیر خواب و خوردن نه • هیچ شان فکر روز مردن نه  
 بهر دوع بد نامی خویش و ستر حال فسق میخواستند که شیخ  
 عبد الغنی را با یکدیگر بقیه سنه دیگر که امامی ایشان تالی این  
 ذکر خواهد بود فوراً فرستاده از دهلی بظاهر طنبند و تکالیف  
 احکام جدید که خود مبتدای آن بطوح و رغبت شده اند نمایند  
 شیخ کتابتی بجامع اوراق نوشته اظهار عجز و عذر بسیار نمود بنابراین  
 احمد صوفیک را بانواع مقدمات خاطر نشان ساختند تا از آن  
 مقام گذشت و مکتوبی مشتمل بر عفو و معافات و اعتدفا نویسانیده  
 فرستاد انشاء الله بخیر گذرد •

## شیخ بهلول دهلوی

علم حدیث را خوب ورزیده در صحبت اهل فقر و فنا رحیمه  
صحت مدید است که لذت آن وادی یافتن و توفیق استقامت  
و استقامت بران رفیق او گشته با اهل دنیا کاری ندارد و بافاده  
و اناضه طلاب مشغول است \*

## شیخ عبد الحق دهلوی

حقی تخلص میکند مجموعه کمالات و منبع فضایل است و  
جمیع علوم عقلی و نقلی را درس میگوید و در تصوف رتبه بلند  
دارد و از جمله تصانیف او ترجمه تاریخ مدینه مکینه و کتابدست  
در احوال مشایخ متاخر هند که ذکر الاولیاء تاریخ آنست از عنفوان  
شباب درد طلب داشت و چندگاهی در فتح پور بذاهر الفتح قدیم  
با شیخ فیضی و میرزا نظام الدین احمد صاحب بود و فقیر نیز  
بتقریب ایشان شرف خدمتش را دریافته پیوسته از فواید  
صحبتش محظوظ بودم و چون وضع زمانه و زمانیان که همه مخل و  
بزمکاره طبیعی مشتمل است دیگرگون شد و بر اوضاع آشنایان اعتماد  
نماند صحبت فلانی و فلانی باو راست نیامد و توفیق رفتن بکعبه  
شریفة رفیق او شد از دهلوی بطریق جذبه بهیچ چیز مقید نشده  
بگجرات رفت و بحسن سعی میرزا نظام الدین احمد و مددگاری  
او در جهاز نشسته بمفرحجاز رفت و بجهت تیغ بعضی موانع  
طبیعی بمدینه مکینه علی هاکنها السلام و التوحید نتوانست مشرف  
شد و روزی چند در مکه معظمه پیش شیخ عبد الوهاب هندی



خادم شيخ رحمة الله محدث عليه الرحمة ( که با حاجي بيگم از حج باز گشته باگه آمده و فقير از دست مبارک او آب زمزم نوشيده و سبق حديث تيمنا گرفته بود ) اجازت حديث حاصل کرده بوطن مملوف رسیده حالا ستر حال خویش بافاده و استفادۀ علوم رسميه میکند چون همتش بلند امت انشاء الله تعالى بدون مطلب در راه بند نشود در ایامیکه از مکۀ معظمه تشریف بدهلی آورد و فقير بحسب مطلب باضطراب تمام از بداون متوجه اردوی پادشاهی بودم لحظه خدمتش را دریافتم و بعد از آنکه بلاهور رسیدم خطی نوشته فرستاد نقل آن بجهت تيمن و تذکار ثبت مي نماید •

بعد از عرض بندگی و نیاز معروض میگردد اندک احوال این غریب نامراد بر آنچه مقتضای غریبت و نامرادیست موجب شکر امت آمد که ایشان نیز دایم الاحوال مشمول حفظ الهی بوده باشند در وقتیکه ملازمان ایشان بدهلی تشریف آوردند و مخلص خود را ساعتی لطیف مشرف ساختند آن ملاقات جز تعطش و اشواق نیفزود و چندان چیز ناگفته و ناشنیده ماند که چگونه چگونگی ( † ) سنه - که گفته اند آن خود بتحقیق همچنان بود بنی صحبت دنیا اگر خود صمد بود نیز همین حکم دارد - فَأَلَوْا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ - درین عالم خود فرصت صحبت داشتن و از صحبت درستان محظوظ شدن نیست اگر علاقه درست است و رابطه محکم فردا مگر صحبتی داشته شود - عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ - انشاء الله تعالى امروز سعی در

( † ) همین است در هر چه نسخه بدای و مشهور - سنه الوصال مائة •

درست ساختن علاقه و تصحیح نیت باید کرد مصاحبت موقوف  
بر فردا باشد تا حضور و غیبت یکسان گردد و فراق و وصال اینجائی  
یک رنگ حق سبحانه و تعالی یکنوع نسبتی و اوعموها ارزانی فرماید  
که معنی یک رنگی دست دهد خاطر شریف بجانب این فقیر  
دارند که خاطر این غریب نیز بجانب ایشان است این فقیر را  
بعین الیقین معلوم شده است که در ذات ایشان معنی محبت  
و حقیقت آشنائی تمکن یافته است - الحمد لله علی ذلک اللهم  
زد ولا تنقص - عزیزى بود از اهل حرمین که این دعا را دایم  
میخواند - اللهم كما انعمت فزد كما زدت فآدم كما ادمت فبارک  
حق سبحانه تعالی نعمت معرفت و محبت زاید و دایم و مبارک  
گرداند - بحرمه سید الاولین و الآخرین محمد و آله و صحبه اجمعین  
اگر گاهی مخلص خود را بنوازشنامه مشرف گردانند هرچه از اخبار  
قدس آثار حضرت شیخی قبله گاهی شمی کنیم الهی علمه الله و ابقاه  
معلوم ملازمان باشد باعلام آن مشرف و مسرور خواهند ساخت و  
کلام چند بحضور شریف عرض کرده از خاطر نرود هر چند خواست  
که ازین باب چیزی نویسد قلم نرفت چه حاجت است باز چون  
نوبت بعرض بندگان میرزائی رسید اشعاری ازین معنی نمود  
بلکه صریح نوشت که از تکلف دور است در رسانیدن آن مکتوب  
مفید خواهند بود والدعا شیخ فیضی بعد از آمدن از ولایت دکن  
بذابروش قدیم ستم ظریفخانه که یاران را برای گرومی مجلس  
و همزبانی خویش بجان میخواست اما پیونده هر کوفته و آزوده  
خاطر میداشت

یار ما این دارد و آن نیز هم

خطی چند مشتمل بر اظهار شوق طلب شیخ حقی از لاهور فرستاد  
او از نهایت آزاری که در حال داشت نیامد و مکاتیب عذر آمیز  
فوت و انقطاع را بهانه ساخت و شیخ فیضی این رقعہ را که نقل  
نموده میشود در جواب احوال داشت و این آخرین رقعات مکتوبه  
او مت و فیه مانده •

اشتیاق ملاقات مانوس روحانی و سالوف ربانی طال بقاؤه  
از قبیل رسمیات نیست که رقم پذیرد اول حال از مرضی خاطر  
فیض مظاهر آگاه نبود لیکن که حرف خواهش در میان آمده  
باشد اما بعد از آنکه دریافت که این راه بسته اند فقیر خواهش  
ایشان را بر خواهش خود ترجیح داد این نشاء گوارا باد التماس  
آن است که بر خلوت کده تنگ هنگامی نه بگذارد پیش ازین  
بدو سه روز نقاوة الاولیا میان شیخ موسی بویرانه فقیر تشریف  
آورده بودند ظاهر ساختند که دور نیست که ایشان درین ایام  
بیدارند هر چند سبب پرسیده شد مبهم و مهمل گذاشتند بحق  
معبود مطلق که ایمان از فقیر نشد و نخواهد شد \* ع \*

وقت گویا چه حاجت طومار

اگر باشند عین نور است و اگر بیدارند نور طی نور بخدا قسم که خود  
را ازین خواهش گذرانیدم و بیدار خود اظهار و ایما نکرده ام و نخواهم  
کرد ازین صمر تصدیع نکشند اما اگر بال و پری میداشتم هر روز  
بر بام آن حجره می نشستم و دانه چین نکات صحبت می شدم  
و مرغزاه ریز صغیر شوق می گشتم دیگر چه نویسم طلبهای دردانه

از آن جانب دیر میبرد از برای خدا بر من قافلۀ امرار خود راه  
 نه بندند و اگر از آن طرف بزدند ازین طرف بسته نخواهد شد و السلام -  
 اسکندر مسند فقر میان پهل را نیازمندی میبرماند - و درین دو روز  
 بتقریبی دو داده بود این \* رباعی \*

فیضی دم پیر دست قدم دیده بده \* هر گام که می نهی پسندیده بده  
 از عینک شیشه هیچ نکشاید هیچ \* اختی بتراش از دل و بر دیده بده  
 سبحان الله آن شیخ فیضی نماند و مدتی شد و اینها هم که روزی  
 بلکه ساعتی چند گفتگوی ایشان در میانست چه مخاطب در معرض  
 رحیل اند آنچه در دست ماند باد سخن ست آنرا تا چند پیماید \*  
 \* بیت \*

عذریب امت که از ما اثری باقی نیست  
 شیشه بشکسته و می رنخته و ساقی نیست

## مولانا الہداد سلطانپوری

اصل از قریب بنوده است از توابع هند و تلمذ نزد مخدوم الملک  
 نموده بشرافت حسب و نسب ممتاز است اگرچه قبل ازین بمقتضای  
 غرور علم و جوانی پذاری فی الجمله داشت اما درین ایام صاحب  
 تجربه شد و آن نخوت بفقیر و انکسار مبدل گشته و چند گاه بصدارت  
 صوبہ پنجاب تعین بود اکنون مدتی است که بقضای معمورہ جدید  
 الہ آباد منصوبست و خود بخدمت پادشاهی قیام دارد و بجزوی  
 معاش که در آن بلده داده اند قناعت نموده از تک و دو بخانهای  
 اهل دنیا مجتنب است و بصلاح متصف و بعبادت مشغوف \*

## مولانا عثمان سامانه

در عقاید از شاگردان حکیم الملک امت و نقلیات از اساتذۀ دیگر اکتساب نموده ملای مستعد مستحضر است خیلی حالت دارد و در ملک خادمان درگاه انتظام دارد و خالی از فهمی نیست و گوشۀ صلاح دارد و اکثر اوقاتش بعبادت مصروف است سالی چند بوسیله قلیچ خان بخدمت ضبط و ربط بعضی برگذات میان دو آب اشتغال داشت حال بدربار آمده و داخل منصب داران امت •

## حاجی سلطان تهنیسری

بزیارت مدۀ معظمه و مدینه طیبه مشرف شده و علوم نقلیه را خوب ورزیده و مدتی مدید در خدمت پادشاهی بوده چهار سال به ترجمۀ مهابرات موسم بوزمنامه بطریق انفراد و استقلال اشتغال داشته بنائی که از نقیب خان شروع شده بود ازو باتمام رسید و بسبب جریمۀ گاوکشی بسعایت هندوان آن برگذۀ او را حکم باخراج بجانب بکر فرمودند و خانخانان که در آن ایام تازیم سهام آبسویب بقبضۀ افتداری او بود بالتفات و مهربانی پدش آمده مرهمی بوداغ او نهاد و بعد از فتح آن دیار همواره خویشش از آنجا آورد و وعده تخلیص او نیز فرموده وی مختفی در وطن معهود میگشت و خانخانان بعد از فتح ولایت آمبر و برهانپور در عرضداشتی التماس مخلص او کرد و بدرجۀ قبول امتداد و مهم حاجی خدا ساز شده غائبانه بشیخ ابو الفضل حکم فرمودند تا او را کرورجی تهنیسری و کرنال گردانیده و از آن مهنگه خلاص یادت و هالا بآن خدمت قیام دارد • شهر •

وكم لله من لطفٍ خفي • يدق خفاه عن فهم الزكي  
 و این ماجرا از قبیل فرج بعد از شدت تواند بود و هنگام ترجمه  
 نویسی مهلبهارت یکی از وی پرسید که این چیست که میخوانید  
 گفت که عرف ده هزار ساله را بزبان حال موافق می سازم •

### سید شاه میر سامانه

از معادات صحیح الذسب است و بفضایل علمی آراسته و حلیه  
 تقوی پدیرایه او شده دست بدامن قناعت زده بافاده و افاضه  
 طالب دران طرف آب انره در جوار شیخ بهاء الدین مفتی مرحوم  
 بحر می بود و طلبه و صوفیه در خانقاه او جمع آمده از نواید  
 صحبتش بهره مندند شاگردی داشت مولانا فرید نام واحد العین  
 و او را چنان نشان میدهند که با آنکه تحصیل علم چندانی نکرده  
 بود اما هر مسئله مشکل و بحث دقیق غامض را از هر کتاب  
 منتهیانه که از وی می پرسیدند در لحظه دوات و قلم گرفته در ملک  
 تحریر کشیده حل میساخت اما قوت تقریر بیکه قرائت آنچه خود  
 می نوشت نداشت شیخ ضیاء الله با جمیع سلسله غوثیه حلقه  
 بگوش او بودند چه جایی سید مشارالیه و چنان استماع افتاد که  
 آن فرید در یکشب ماجرائی که در اقصای مغرب یا مشرق میگذشت  
 بسید شاه میرسانید بعضی حمل بر تسخیر جن میکردند و بعضی  
 بر چیزهایی دیگر سالی که پادشاه شیخ ضیاء الله را بلطف و عذایت  
 از آگه طلبیده در عبادتخانه جا دادند و مجمع مشایخ و علما بود  
 فقیر شیخ را شبی در خوابت از احوال فرید کاتب استفساری نمودم

و این امور مشهور نقل کردم و پرسیدم که آیا ایند معنی وقوع دارد  
 شیخ اول تعداد مفردات و موافقات و تفصیل فضایل و کمالات  
 علمی و بیان حالات خویش نموده گفت که با این همه نعم الهی  
 عزّ شأنه که در حق منصبت بخوشه چندینی شیخ فرید نمیرسم و هرچه  
 ازو شنیده اید عشر عشیر هم نیست و رتبه او ازین بالا تر است و  
 اینهمه بتقریب جاروب کشی و خاک رویی آستانه حضرت میر  
 مشارالیه نصیبه او شده و فقیر پیش ازین واقعه سید شاه میر را در  
 بدان که بجهت مهم مدد معاش رفته بود دیده بودم و نسخه مشارق  
 الانوار در میان بود و مذاکره عامی خیلی رفت آری قوت متصرفه و  
 طبع جید و ذهن نفاذ و معلوم بسیار داشت اما اینقدر که شیخ  
 ضیاء الله و سائر مردم تعریف می کردند نیافتم باقی الله تعالی  
 اعلم شاید اخفای حال خود میکرده باشد بلی این چه لازم است که  
 از آنچه این کس محروم مانده دیگری را هم ندهند •

### سید یامین

از بنی امام سید شاه میر است اکثر کتب متداوله در گجرات  
 بملازمت میان وجیه الدین خواننده و علوم رحمی تحصیل نموده و  
 ارادت بایشان آورده بشرف زیارت حج اسلام مشرف گردید و علم  
 حدیث النجا حاصل کرد و اجازت یافت و باز گشته بهند آمد و چندگاه  
 در لاهور بصحبت بعضی از ارباب دولت و مکنت و صاحب دخل  
 پسر می برد و آن صحبت را برهم زده در سرهند بلباس مشیخت  
 و کسوت اهل فقر میگذرانید و چندی از خادمان کبوت پوش

خود را تربیت میکرد و صاحب داعیه در مقدماتی نبود چون همیشه آرزوی رفتن بگجرات و از آنجا بحرمین الشریفین داشت درین دیار نتوانست قرار گرفت و در ولایت بنگ رفت و حالا آنجاها سیر میکند تا بعد ازین کارش کجا کشد و دولت افزوا در کدام سرزمین نصیبش آرد \*

### شیخ ضیاء الله

جا نشین شیخ محمد غوث است و زبان تصوفی که او دارد از مشایخ روزگار کم کسبی داشته باشد هرگز مجلس وی بی سخن معرفت و حقیقت نیست غیر از مراتب توحید و تفرید چیزی دیگر نمیدارد و بر باطن وی کسی آگاه نیست تا داعیه او چه خواهد بود ابتدای حال که آوازه او در اطراف و اکناف منتشر شد و استماع نمودم که شیخ بر مسند فقر و ارشاد قائم مقام پدر خویش گشته و در بعضی اقسام فضیلت بروی مزیت دارد از انجمله معانی قرآن را با وجود تحفظ و تذکر چنان بیان می کند که هیچ احتیاج تفسیری ندارد در سنه نهصد و هفتاد بملاقات او در اگرة رستم و بی وسیله کسی که معرفت باشد و صدارت نماید بوضع بی تکلفانه و نامردانه قدیم که بآن خو کرده بودم و فی الواقع بجهت دیدن مشایخ اسباب دنیا و ارباب ظواهر محل در مقصود بود سلام علیکی گفته مصافحه واقع شد شیخ خود غالباً از علو شان مقید بتعظیماتی که شیخ زاده را را خوش می آید بود و این دریافتن او را خوش نیامد مجلسیان بر پر میدند که از کجا می آئید گفتیم از مهسوان چون استفسار نمود



که از علوم هم چیزی تحصیل نموده اید گفتم از هر فنی مختصری در وقتی از اوقات دیده بودم و سهسوان چون قصبه ایست مختصر و آن زمان قلیچ چوگان بیگی مرید پدر ایشان جاگیردار آنجا بود مرا بچشم کم دیده و سهل انگاشته و بطنز و استهزا پیش آمده مسخره را باشارت تعلیم کردند تا مرا برساند و از جای برآرد و من چون ازان اداه مطلع بودم و بارها مشاهده کرده تغافل زدم و خود را در تجاهل انداختم و از هزل بنیاد کرد که بوی عطریات از جائی بمشام من رسیده و دماغ من بشورش در آمده است اهل مجلس هشدار باشند که تا از من بکمی آفتی نرسد و کف از دهان او ریختن گرفت یکی از مصاحبان صوفی نمای ایشان از من پرسید که این عطر خوش شما مالیده اید گفتم بلی چه واقعست گفت این شخص را که باین بی شعوری می بینید وقتی از اوقات سگ دیوانه گزیده بود اکنون هر وقت که بدماغ او خوشبوی میرسد کف زنان و فریاد سگ کنان قصد گزیدن مردم میکند شما هم واقف باشید و حاضران پریشان شدند و شیخ هم که عمارت جدید میکرد نیز بمواظقت ایشان خود را دیده و دانسته برای ترسانیدن من جمع ساخت و مرافقت آن شیاطین الانس کرد درین حالت گفتم که عجب است که مردم از ولایت دور دور باین آستانه علیه برای برآمدن حاجات خویش می آیند و حال آنکه علاج دیوانه سگ گزیده نمیتواند ساخت گفتند شما علاج این میدانید گفتم بای پر میدند چیست گفتم کفش و کاووخ بر سر این زن چنانچه شیخ مدعی

رحمه الله فرمود که

• ع •